

معرفی محتوایی باب اول نسخه خطی مصباح الرسایل و مفتاح الفضایل

سعید تقدیری

چکیده

نسخه «مصباح الرسایل و مفتاح الفضایل» تألیف «موفق بن محمد المجدی» است. کتاب مشتمل است بر دو باب. و هر باب نیز فصولی را در موضوعات سلطانیات و اخوانیات در برمی گیرد. باب اول مشتمل است بر پنج فصل: فصل اول: در صدر نامه‌ها و القاب بر حسب مراتب مردمان؛ فصل دوم: در آداب دبیری و عنوانات نامه‌ها بر حسب منازل ایشان؛ فصل سوم: در دعوات بر حسب مدارج همگنان؛ فصل چهارم: در محاسن کتابت چون ترصیع واستعارت و تجنیس و امثال آن؛ فصل پنجم: در مقاطع مکاتبات و تعریف توابع آن.

تا امروز، تنها تک نسخه ای از مصباح الرسایل موجود می باشد که توسط «سلیمان بن یوسف بن سنان یاقوت انقره ای مولوی سلیمانی» به سال ۷۴۲ه. و ظاهراً به دستور بایزید دوم -پادشاه عثمانی- به رشته تحریر درآمده است؛ شاهد این گفتار، نقش مهری است با نوشته: «بایزید بن محمد حان مظفر دائما» که در صفحه اول پیش از متن اصلی و صفحه پایانی نسخه، به خط طغرا نگاشته شده است.

با توجه به متن نسخه مصباح الرسایل و القاب و الفاظی که در مراتب و مناصب دیوانی ذکر می کند، به نظر می رسد که تألیف این کتاب در دوران سلجوقیان و در زمان حیات «المستنصر بالله» صورت گرفته باشد، چرا که در فصل سوم باب اول این کتاب، خلیفه المستنصر بالله را به دعایی می خواند که شاهد بر حیات وی است، و در باب دوم این نسخه از سواد عباسیان نام می برد و شواهدی دیگر از این دست، که گمان می رود تألیف این کتاب باید بین سال های ۶۲۳ تا ۵۶۴۰ق -دوران خلافت المستنصر بالله- اتفاق افتاده باشد.

کلید واژه

سلطانیات، اخوانیات، عهدنامه، تسمیه، دعوات، عنوانات.

مقدمه

در روزگاری که هنوز تکنولوژی به زندگی مردمان راه نیافته بود و خبر از اینترنت و ماهواره و تلفن و فاکس و ایمیل نبود، «نامه» وسیله‌ای برای ارتباط بود. نامه‌های سیاسی را دیوان رسایل به دستور پادشاه صادر می‌کرد و قاصدان آنها را به دورترین نقاط می‌بردند. دربار سلاطین پر بود از دبیران و منشیانی که در رتبه‌های مختلف فعالیت می‌کردند. به جرأت باید گفت که در روزگاران گذشته، مهم‌ترین رکن اداره امور کشوری «نامه» بوده است: فرمان‌ها، بخشنامه‌ها، مظلّم‌خواهی‌ها، تقریر مناسبات و نظایر آن، از طریق نامه صورت می‌گرفت. حتی پیامبران و امامان نیز بدین وسیله به تبلیغ دین الهی می‌پرداختند. از این‌رو، این نامه‌ها بسیار حایز اهمیت هستند، تا آن اندازه که در قرآن کریم به نامۀ حضرت سلیمان به بلقیس اشاره شده است؛ آنجا که می‌فرماید: «قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَيُّ الْقِيِّ أَلِيَّ كِتَابَ كَرِيمٍ * إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمٍ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * أَلَا تَعْلَمُونَ عَلِيَّ وَآتُونِي مُسْلِمِينَ...»^۱

نظام ارتباطات در جوامع کهن، علی‌رغم آنچه تصور می‌شود، بسیار گسترده و پیچیده بوده است. خطوط ارتباطی بیشتر از طریق نامه‌ها به یکدیگر متصل می‌شوند؛ چه این در سطح فردی و چه در سطح بین‌المللی. مبحث سلطانیات از مقوله‌های مهمی است که در ادبیات و تاریخ بسیار به آن‌ها اشاره شده است. «به طور کلی می‌توان در نثر فارسی دوره اسلامی، به دو نوع مکاتبات زیر توجه کرد که به قصدهای مختلف و به شیوه‌های متفاوت به نگارش در می‌آمده‌اند:

الف- مکاتبات رسمی و اداری که شامل انواع زیر است: ۱- سلطانیات؛ ۲- منشورها و فرمان‌ها؛ ۳- فتح نامه‌ها و شکست نامه‌ها؛ ۴- مشافهه نامه‌ها؛ ۵- سوگندنامه‌ها؛ ۶- گشادنامه‌ها؛ ۷- مواضع نامه‌ها؛ ۸- امان نامه‌ها؛ ۹- قصه و...

ب- مکاتبات شخصی و خصوصی یا خوانیات نیز مشتمل بر انواع زیر است: ۱- مفاوضه نامه؛ ۲- خدمت؛ ۳- تهنیت نامه؛ ۴- تعزیت نامه؛ ۵- وکالت نامه؛ ۶- بیع شرط نامه؛ ۷- قباله نویسی؛ ۸- استفتا؛ ۹- وصیت نامه؛ ۱۰- وقف نامه؛ ۱۱- شراکت نامه؛ ۱۲- مکتوبات تعلیمی.^۲

جدا از این تقسیم‌بندی‌ها، نام «سلطانیات» در مقابل «خوانیات» قرار گرفته است؛ بدین معنی که همه نامه‌های دیوانی و اداری، و یا مکتوبات چنانچه به نوعی به امور کشوری و لشکری، یا سیاست و سیاستمداران - که کارمندان دیوانی هستند - مربوط شود، «سلطانیات» نامیده می‌شود؛ نامه‌های پادشاهان به یکدیگر نیز در این مقوله تعریف شده است. به عبارتی دیگر: «مکاتیب سلطانی به منشأی اطلاق می‌شود که پادشاهان به یکدیگر یا به ملوک الطوائف می‌نوشتند و این‌گونه نامه‌ها در برابر نامه‌های خوانی قرار دارد.^۳ اینک دیبر طبق قاعده و قانون خاص، القابی را برای پادشاه و وزیر و سایر مراتب مملکتی در نامه

۱. سوره نمل، آیات، صص ۲۹-۳۱

۲. رستگار فسایی (۱۳۸۰)، صص ۲۰۸.

۳. همان، صص ۲۰۹.

می‌آورده، شیوه نگارش نامه‌های دیوانی (سلطانیات) را در گروه دانشنامه‌های علمی قرار می‌دهد و در این نوع نامه‌ها چیزی جز محدوده آن نامه‌ها نباید بنویسد، در صورتی که در نگارش نامه‌های دوستانه (اخوانیات)، دبیر اگرچه از اصول و چارچوبی پیروی می‌کند اما دیگر نامه به امضای پادشاه نمی‌رسد و قلم کاتب از سیاست‌بازی‌ها به دور است.

نوشتن نامه به مضامین مختلف، از شگردهای دبیران توانا بود و «سابقه این سنت‌ها [نوشتن نامه‌های سلطانی و اخوانی] در فرهنگ ایران به آیین دبیری عهد باستان می‌رسد و متن پهلوی معروف «ندر آیین نامک نوشتن»، یک الگوی قدیم این سنت را به دست می‌دهد و آن را به آنچه تحت تأثیر فرهنگ پهلوی به عنوان ادب شهرت یافت، مربوط می‌دارد.»^۱

نسخه مصباح‌الرسائل و مفتاح‌الفضایل که بعد از کتاب دستور دبیری جایگاه دوم را دارد از لحاظ قدمت تألیف و جنبه‌های کاربردی و آموزشی در فن ترسل و آداب کتابت، کتابی است که موفق‌ترین مجدی در دو باب آن را نوشته است؛ باب اول آن، به طور اخص به مسأله سلطانیات می‌پردازد و در باب دوم، مباحثی را در اخوانیات مطرح کرده است.

باب اول مصباح‌الرسائل از آن جهت که انواع مراتب دیوانی را همراه با القاب ذکر می‌کند، از لحاظ تاریخی بسیار حایز اهمیت است، که بررسی این مقوله بسیار گسترده و نیازمند به تحقیقی دیگر است.

معرفی محتوایی باب اول مصباح‌الرسائل

دیباچه^۲

«شکر و سپاس مر خداوندی را که شمع آفتاب در طشت فلک حکمت او برافروخته است و تیغ صبح که فاصل نور و ظلمت است از نیام شب قدرت او برافراخته. خداوندی که شجره انسان در باغ احسان برآورده اوست و بر آن شجره شریف عقل و نطق که ثمره لطیف است پدید آورده او و هزاران هزار درود بر قطب سپهر رسالت و نقطه دایره نبوت محمد مصطفی - **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** - و بر یاران او که نور حقیقه ایمانند و نور حقیقه اسلام.»

سبب تألیف کتاب^۳

موفق‌بن محمد مجدی، بعد از معرفی خود، سبب تألیف کتاب را قدردانی از مرّی و استنادش قاسم‌بن منصور المستوفی، که افضل اهل استیفا بوده است، ذکر می‌کند و پس از تعریف و تمجید از او، خود را غریق انعام و رهین اکرام او به شمار می‌آورد: «در سعادت حیات او بودم و از تربیت و عنایت او جاه و

۱. زرین کوب (۱۳۸۳)، ص ۱۳۷.

۲. مجدی (۱۳۷۲)، ص ۱.

۳. همان، صص ۱-۵.

حرمت افزودم، لاجرم خواستم که از روی وفاداری و از راه حق‌گزاری طریق مجازات آن مبرّات و مکافات آن مکرمات سلوک کنم و در اقامت بعضی از آن حقوق به حسب طاقت و استطاعت خدمتی سازم و بارگاه دولت او را از کارگاه فکرت خود تحفه‌ای بپردازم تا چون ذکر جمیل او در صحایف معالی بر صفحات ایام و لیالی مخلّد و مؤبّد ماند. «بنابراین، برای سپاسگزاری و قدردانی از استاد خود، تصمیم به نوشتن کتابی داشته‌ام؛ اما ناگاه دست مرگ، جامه عمر استادش را چاک می‌زند و در عنفوان جوانی و هنگام حصول مقاصد و امانی، روی در نقاب خاک می‌کشد. بعد از این اتفاق، مجدی از نوشتن کتاب صرف‌نظر نمی‌کند بلکه تصمیم می‌گیرد که کتاب را به فرزند استادش تقدیم کند، چراکه آثار کیاست و انوار فراست و دلایل نجابت و مخایل اهلّیت را بر جبین منور و ناصیه معطر این فرزند می‌بیند و چنین می‌نویسد که: «همّت بر این جمله مقصور داشتم که گزارد حقوق صدر ماضی به اقامت خدمت فرزند و دلبند او باشد. هیچ خدمتی گزیده‌تر و اندیشه‌ای پسندیده‌تر از آن ندیدم که او بزرگ بزرگ زاده را بر اکتساب مناقب مهتری و در تحصیل آداب و مراسم سروری تحریض و ترغیب کنم تا جان پاک آن شهید که قُصوای همّت و قُصارای امنیّت او در آن بود شاد گردد و باشد که فرزند عزیز - وَفَّقَهُ اللهُ - لکسب المعالی در مستقبل بتجربه الخیر تلقی نماید و به دعای نیک یاد دارد. این مختصر را در قلم آوردم و در بعضی از دقایق مراسلات و غوامض مکاتبات یاد کردم و نام او مصباح‌الرسائل و مفتاح‌الفضائل اختیار کردم.»

تقسیم بندی کتاب^۱

«باب اوّل: در معرفت شرایط این صنعت چون صدر نامه‌ها و عنوانات و مانند آن.
باب دوم: در نبشته‌ها به معانی پراکنده چون اخوانیات و قصّه‌ها و مناشایار و امثله دیوانی و شرعی و محاضر و عهدنامه و مفاخرت.

باب اوّل مشتمل است بر پنج فصل: فصل اوّل؛ در صدر نامه‌ها و القاب بر حسب مراتب مردمان. فصل دوم: در ادب دیبیری و عنوانات [نامه] بر حسب منازل ایشان. فصل سوم: در دعوات بر حسب مدارج همگنان. فصل چهارم: در محاسن کتابت چون ترصیع و استعارت و تجنیس و امثال آن. فصل پنجم: در مقاطع مکاتبات و تعریف توابع آن.»

فصل اول^۲

«در صدر نامه‌ها، [نامه‌ها] و القاب معلوم گردد که القاب هر صاحب منصبی [را] به نوع دیباچه و لباس، کسوت داده‌اند تا معرفت مراتب صدر نامه‌ها در ضمن مدارج القاب حاصل گردد.»
سپس در ادامه، نمونه نوشته‌هایی را در مراتب و مناصب مختلف بیان می‌کند:

۱. همان، صص ۵-۶.

۲. همان، صص ۳۳-۶.

مرتبه سلاطین - مرتبه پردگیان - مرتبه خاقان و ملک - مرتبه وزرا - مرتبه امرا - مرتبه نواب - مرتبه اصحاب دیوان، جمله را - مرتبه صاحب دیوان - مرتبه دیوان اشراف - مرتبه دیوان عَرَض - مرتبه نواب ایشان - مرتبه صدور اسلام و ایمة دین دیوان ریاست - مرتبه خطابت - مرتبه قضات - مرتبه قاضی عسکر - مرتبه محتسب - مرتبه علما و مفتیان بزرگ - مرتبه ارباب لغت عرب - مرتبه اهل علم کلام و تذکر - مرتبه اهل علم نظر - مرتبه پیر طریقت - مرتبه اوساط رؤسا و نواب دیوان ریاست - مرتبه دیوان خطابت - مرتبه نواب قضات - مرتبه علما و اصحاب قلم - اگر بزرگ‌زاده را بنویسند - مرتبه اوصاف دوستان یک‌دل که سمت تکلیف از میان ایشان برخاسته باشد - مرتبه حکیم علی‌الخصوص - مرتبه منجمان - مرتبه سادات - مرتبه زهاد - مرتبه عمال و رؤسا - مرتبه نواب این طایفه - مرتبه رؤسا - مرتبه زعما - مرتبه تجار و اهل سوق - مرتبه اسخیا - مرتبه اقارب چون پدر و هر که به جای پدر باشد - مرتبه اعیان و معتبران - مرتبه زنان .

درجه اول: سلاطین و ملوک را که از ایشان باشند - وزرا و اعیان امرا و اهل دیوان و اصحاب عمل - صدور و مشایخ اسلام - اوساط ایمة.

درجه دوم: استاد یا مخدوم یا هر که بدو خویشتن را نسبت کند.

درجه سوم: اطفال دودمان سلطنت - وزرای حضرت - پهلوان لشکر - اکفا - پیش نماز - شیوخ اسلام - اوساط علما - حجاب - رسولان - اطبا - شعرا.

درجه چهارم: صدور - اصحاب مناصب دیوان - امرا.

و در ابتدای فصل دوم - که ادامه ذکر مراتب فصل اول است - این مراتب نوشته شده است:

مرتبه حجاب و ندما - اگر رسالت بغداد کرده باشد - مرتبه کتاب و شعرا - مرتبه فروتر - مرتبه ادبا - مرتبه حکما و اطبا .

القاب در مصباح‌الرسائل:

موفق‌بن‌المجدی در فصل اول از باب اول، به نکات حایز اهمیت در القاب اشاره می‌کند:

۱- «هر صاحب منصبی [را] به نوع دیباچه و لباس، کسوت داده اند.»^۱

۲- «هرچند لفظ زندگانی متداول اصحاب این صنعت است و در مواضع تعظیم سخت مستعمل، اما چون عنکیوت دور ایام بر در [و] دیوار آن تنیده است و دست استعمال و ابتدال، لذت و حدت و طراوت و تازگی او برده، اگر رسمی نو و قاعده [ای] محدث که به سیاق آن موافق عادات و لایق طباع ابنای روزگار است در قلم آورده شود، همانا که این گزیده‌تر و به نزدیک ایشان پسندیده‌تر باشد و آن بر حسب مناصب

۱. همان، ص ۶.

۲. منظور از این صنعت، پادشاهان و سلاطین است.

و مناسب مراتب یاد کرده آید.^۱

۳- «اطناب در القاب اگرچه شیوه اهل روزگار است لیکن در مقام رفع حاجات و مواضع تعظیم هر چند اندک‌تر، پسندیده‌تر؛ چه ادب آن است که خاطر عاطر پادشاهان و بزرگان را از آسیب ملالت تطویل نگاه دارد تا چشم ایشان به زودی بی سامتِ مطالعت به مقصود سخن برسد و احاطت و وقوف ایشان بر مضمون قصه به حصول پیوند، لاجرم باقی قصه به الفاظ اندک و عبارات روشن باید نوشت و نام خویش بر بالا ثبت باید کرد.»^۲

۴- در حق اعیان و معتبران «رعایت شرایط آداب القاب میسر نگردد، ادب آن است که چنین مواضع بر «زندگانی خداوند ولی الانعام» اقتضار کند و به جای القاب، فرجه بیاض بگذارد و خدمتکار در حق مخدوم هم، این طریق؛ و اگر به طریق اجمال نویسد هم در موقع احماد باشد.»^۳

۵- اقسام مراتب مجالس:^۴

مجلس عالی: «جز سلاطین و ملوک [و] کبار را نشاید نوشت.»

مجلس عالی: «جز وزرا و ولاء و صدور و اصحاب مناصب را ننویسند.»

مجلس رفیع: «زمره علمای کبار را و اصحاب قلم و اعیان را ننویسند.»

«مجلس رفیع و آسمی و سامی و مولوی و مخدومی درجه اکفا و هم سران است و مجلس شریف و بزرگوار، مرتبه فروتران است.»

۶- اقسام «جانب»: «جانب محروس و جانب شریف، جانب کریم، جانب عزیز.»

۷- لفظ «خواجه»: «متعارف عوام است بدین سبب دلیل انحطاط مرتبه گشت.»

۸- اقسام مراتب «ستر» که برای خطاب زنان به کار برده می‌شود: «ستر عالی، ستر رفیع و خدر منبع، ستر معصوم، ستر محروس، ستر شریف... لیک این مراتب تفاوت کند بر حسب تفاوت میان کاتب و مکتوب الیه، تمازت تمشیت آن در اثنای سخن معلوم گردد و در فصول دیگر شمه [ای] از آن یاد کرده شود.»

۹- بیان چهار درجه، برای دسته‌بندی القاب؛ درجه اول: قرار گرفتن «الدین» به عنوان مضاف‌الیه آخر: «سلاطین و ملوک را که از ایشان باشند، به لفظ <دنیا> علاء الدنيا والدین باید نوشت.

وزرا و اعیان امرا و اهل دیوان و اصحاب عمل را: فلان الدوله و الدین؛

و صدور و مشایخ اسلام را: فلان المله و الدین؛ یا: فلان الحق و الدین؛

و اوساط ایمه را: فلان الایمه و الدین؛ آنگاه: فلان الامه؛ آنگاه: فلان الدین.»^۵

درجه دوم، صفت به «الاسلام و المسلمین» اضافه می‌شود: «فلان الاسلام و المسلمین به لقب یا استاد

۱. همان، ص ۸.

۲. همان، ص ۱۰.

۳. همان، ص ۲۸.

۴. همان، صص ۳۰-۳۱.

۵. همان، صص ۳۰-۳۱.

یا مخدوم یا هر که بدو خویشان را نسبت کند باید نبشت.^۱

درجه سوم، صفت به «الملوک» یا «ملوک و السلاطین» اضافه می‌شود: «فلان الملوک و السلاطین هم مناسبت نگاه دارد.»^۲ و در این درجه، القاب بعضی از مراتب را که به «الملوک» اضافه شده‌اند می‌آورد.^۳ نکته دیگر آن که: «از اعیان و صدور که به سمت قربت و منشور پادشاه موسوم‌اند و به سال بزرگ باشند: ابوالملوک و جوان را: اخو الملوک و السلاطین» می‌گویند.^۴

درجه چهارم، قرار گرفتن جار و مجرور «فی‌العالمین» به عنوان مضاف‌الیه آخر: و در این درجه «منزلت و منقبت و منصبیت باید کرد.»^۵

اما «هیچ کس را این چهار درجه جمع نگردد تا صاحب منصبی بزرگ نباشد و به حضرت قربتی وافر ندارد و این قدر اقصی مدارج القاب است، اوساط و نامعروفان را نزیید و نشاید.»^۶

«در صدر نامه‌ها شرط آن است که کاتب ادخال دعا در دعا البته جایز ندارد، چون:

زندگانی فلان - ادام الله عزه - دراز باد؛ یا: اقبال فلان - اطال الله بقاه - مستدام باد؛

چه آن شاهد صادق بر کمال جهالت و رکاکت طبع او باشد اما به جای دیگر در نامه او را یاد کند [و] دعا ملایم حال گوید.»^۷

فصل دوم

آنچه را که کاتب بعد از عنوان فصل دوم می‌آورد، جا افتادگی‌های فصل اول است؛ بدین معنی که آنچه را در صدر نامه‌ها از پایان فصل اول باقی مانده، در آغاز فصل دوم می‌آورد، یعنی تا پایان مرتبه حکما و اطبا.^۸ در اصل، آغاز فصل دوم با انواع مکتوبات شروع می‌شود که اقسام مختلف نوشته‌ها و نامه‌ها را در بر می‌گیرد و به معرفی هر یک چون: لقاوه، خطاب، مفاوضه، ملطفه، مثال، منشور، قصه، مواصفه، تذکره و رقعہ می‌پردازد و در این باب نکات مهمی را یادآور می‌شود.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱. همان، ص ۳۱.

۲. همان.

۳. نگا: همان، ص ۳۱-۳۲.

۴. همان.

۵. همان، ص ۳۲.

۶. همان.

۷. همان، صص ۳۲-۳۳.

۸. نگا: همان، صص ۳۳-۳۶.

اصطلاحات تعریف شده در فصل دوم باب اول مصباح‌الرسائل^۱

«لقاوه:» نبشته [ای] را خوانند که بر چند معنی مشتمل بود و خطاب و مفاوضه [همین معنی دارد] الا آنکه در مواضع تعظیم استعمال آن لایق‌تر است.

«ملاطفه:» نبشته [ای] را خوانند که در مضمون آن سرّی از اسرار نازک باشد، مقررط باشد، نوشته و تنگ پیچیده و به مهر گیرد تا چشم کسی به حیل به مطاوی آن نیفتد.

مثال: نبشته اولوالامر است که به مهمی و عملی اصرار فرماید.

منشور: مثال است از دیوان [انشاء] که به تفویض عملی از اعمال صادر گردد و به توقیع پادشاه موقع باشد.

قصه: نبشته [ای] است که زبردستان رعایا به پادشاهان و نواب او مرافعت کنند و قصه غصه خویش نویسند و مهمی چند به تفصیل یاد فرمایند تا آن را به حسب فرمان به کار گیرند.

مواصفه: نبشته [ای] است که خدمتکار، مخدوم خویش را به حکم حجت دهد که اگر فلان خیانت که مرا متهم کرده‌اند بر من درست شود چندینی غرامت کشم و مستوجب عقوبت باشم .

تذکره: نبشته [ای] را خوانند که مشتمل باشد بر چند معنی مفصل و به آخر هر فصلی بیاضی گذاشته تا مکتوب الیه جواب هر معنی در عقب هر فصلی نویسد.

رقعه: نوشته [ای] است مشتمل بر یک معنی، به عبارت مختصر [و] موجز، که به مسافت نزدیک فرستند و فرق میان نامه و رقعه آن است که نامه را تسمیه و عنوان و تاریخ باشد.»

تسمیه در رقعه

در ادامه معرفی رقعه، چنین می‌نویسد:^۲

«و در رقعه کاتب نام خویش را در اثنای سخن یا در آخر رقعه نویسد و به جای تسمیه از این کلمات در قلم آرد: الحمد لولیه، العزه لولیه، الله و لاسواه، هو المعین، هو الکافی، هو ولی الکفایه، هو ولی الاجابه، هو المستعان و علیه التکلان و امثال و اشباه آن.

مؤلف این کتاب می‌گوید اگر به جای این لطیفه از غور الفاظ به لغات و دُرر عبارات حکما که لایق معنی رقعه باشد، نویسند موافق‌تر باشد و به اظهار اهلیت و تعریف مقصود نزدیک‌تر.» و در این مورد مثال متعددی بیان می‌کند که در باب هر موضوع، از چه عبارات و اشعاری به فارسی یا عربی باید استفاده کرد. به عنوان مثال در شکر تقریر نویسد:

«الشکر حرز النعم؛ یا: الشاکر يستحق المزید.»

یا در نکوهش غضب آرد: «من أطاعَ غَضَبَهُ أَضَاعَ آدَبَهُ»

۱. همان، صص ۳۶-۳۷.

۲. همان، صص ۳۷-۳۸.

موضوعاتی که در این باره، به عنوان تسمیه در رقعہ ذکر می‌کند، به ترتیب عبارتند از:^۱
«در استماحت - و اگر وعده[ای] کند و مدافعت و ممانعت پیش گیرد - اگر رنج کریم از سؤال لیبم باز بماند - اگر سائل را به سبب الحاح او توییخی کند - اگر شکر تقریر کند - اگر قناعت نماید - اگر از استقراض منع کند - در بیان تکامل اشواق و تناول فراق - در مدح مجالست در ضمن استراحت - در کتمان سر - در نهی فرزند از گزاف گفتن - در نهی از مجالست ناچنس - در نهی از متابعت هوا - تحریض بحسن خلق - در نکوهش غضب - در شمایت - در نهی از متابعت زنان - در رنج تزویج - در فقدان اصحاب وفا - در حزم و تأنی - در عنایت محتاج - در منافع توانگری - در استدعای سماع و کباب در مجلس شراب - در نصیحت فاسق - در ذم مباحثات به نسبت مجرد - در استقامت مؤدّت - در شوق.»
در جایی دیگر از باب اول نیز، عناوینی نظیر این موضوعات ترتیب می‌دهد:^۲
«در وفا - در عزت نفس - در قناعت - در تواضع - در ذم نیمت - در ذم دنیا - در نکوهش خدمت مخلوق - در مناعت - در رفع جهال و خفض فضلا - در شکیبایی و بردباری.»

عهدنامه^۳

در باب دوم نسخه مصباح‌الرسائل، صورت عهدنامه‌ای را آورده است؛ مطلع این عهدنامه با: **قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَهُوَ أَصْدَقُ الْقَائِلِينَ وَ أَحْسَنُ الْوَاعِظِينَ وَ أَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَ لَا تَنْقُضُوا الْإِيمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَ قَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا** آغاز می‌گردد و با شعر:
ایمان به در مرگ مرا یاد می‌آید / گر عهد تو تا مرگ فراموش کنم
پایان می‌یابد.

مفاخرت^۴

در فصل دوم باب اول، صورت مفاخرتی به نام مؤلف کتاب - موفق بن محمد المجدی - نگاشته شده است.

در آداب کتابت:^۵

عطل: «حروف معطل است از نقطه، و منقوط ضد آن. اولاً در میان کُتاب، نقطه زدن بسیار عیبی بزرگ است مگر در مواضع اشتباه و از حروف معجم، هر کدام که نقطه بالا دارد چون تا و ثا و خا و ذال و مانند آن، جمله منقوط است. تقیید آن به نقطه چندان عیب نباشد و هر کدام که نقطه در زیر دارد، آن جمله در

۱. همان، صص ۳۸-۴۴.

۲. نگا: همان، صص ۵۲-۵۷.

۳. همان، صص ۴۵-۵۰.

۴. همان، صص ۵۰-۵۲.

۵. همان، صص ۵۷-۵۹.

مذهب فضلا عطل است.»

منقوط: «جماهیر بلغا و مشاهیر کُتاب و فصحا، نقط زدن البته جایز نداشته‌اند؛ مگر سه جا جیب(?) را از جهت زیادت اشتباه، نقط زدن آن روا دیدند و اگر چهار حرف متفق در اواخر کلمات افتد جداگانه بدین هیأت رأی میمون اشراف آفاق تا متصل بدین صورت منطق لطیف و محاسن معانی؛ اگرچه از حروف منقوتند لکن شهرت صورت و انفراد هیأت ایشان از معرفی ایشان نقط استغنائی تمام دارد، بدین سبب نقط نباید زدن.»

صاحب مصباح‌الرسائل در ادامه و در بیان آداب دبیری، نویسد: «[دبیر] از مخاطبه به لفظ تو تحاشی کند که تو با کهتران مستجاد نیست الا به قول بعضی فکیف با مهتران [باشد]. چه اصل ادب در آن است که بر وجه مغایبه باشد و باید که از اول نامه تا آخر به یک نسق نگاه دارد [و] از مغایبه به مخاطبه یا از مخاطبه به مغایبه نگردد و در میان اکفأ، من کهتر و من دوست رواست اما من مطلق نی و در میان معانی مختلف، فرجه باید کرد.»

دیگر آن که: «از الفاظ رکیک و عبارات نازک و معانی نامتناسب بپرهیزد و تطویل بی‌فایده دارد... و چیزی نویسد که به وقت دیگر بر وی حجت باشد.»

تقطیع کاغذ:^۱

«امثله سلاطین و ملوک بزرگ را رسم آن، بر نصف کاغذ رفته است؛ وزرا و امرا و صدور را، بر ثلث کاغذ و ملطفه را به کم از ثلثی باید نشست و اخوانیات بر همین قدر.»
و در نوشتن کاغذ: «شرط، آن است که بر یک روی کاغذ نویسد که دو رو یکی، در همه کارها نامحمود است و برحاشیه، چیزی نشستن هم ترک ادب شمرند، خصوصاً که از مقابله القاب مکتوبُ الیه آغاز کرده باشد و بعضی به عذر تنگی و درازی سخن از زیر القاب در میان اکفأ و اوساطِ مردمان جایز داشته‌اند.»

اسامی عنوانات:

منظور از عنوانات در این بخش، عناوینی است که کاتب غیر از نام خود و به جهت تفضیم مکتوبُ الیه و همچنین تواضع و فروتنی در نامه می‌نویسد. صورت این عنوانات عبارت است از:^۲
«العبد الخادم - الدّاعی بالخیر - المخلص - عبده - خادمه - بخدمت طوعه - صغیره - مخلصه - فداه - ولده - صدیقه - محبه - ولیه - و بتعظیم: مکتوب الیه. طریق اول نزدیک است از طریق اضافت.
نوع دیگر: المفتخر بعبودیه المباهی - بخدمته - الدّاعی لدولته - الدّاعی لایامه - المخلص فی دعایه - الخالص فی ولایه - المولع بتنایه - المباهی باخایه - المستظهر بوداده - المعالی فی شیعته - رهین

۱. همان، ص ۵۹.

۲. همان، صص ۵۹-۶۱.

برّه - غریق نعمه - اخلص العبيد نيه و اصفاهم طويه - اوفرا - بخدم ثناء و اكثرهم دعاء - المنتظم في سلك خدمه - المعتصم بحبل كرمه - المخصوص بعنايته و المنظور برعايته - الداعي لآيامه و المربي بانعامه - رهين اكرامه و رضيع انعامه - المشتاق الى لقايه و الداعي بطول بقايه - المتعشش الى زلال طاعته و المتوجش بوصول فرقته - المعتضد باخايه و المعتمد على حسن وفاقه - الغريق في بحار فراقه و الحريق بنار اشواقه - المشتاق اليه جدا [و] الممتلى محبه وودا - الناشر لاصناف فضايله و الذاكر للطاف شماليه - المستظهر بمكانه [و] المباهى برفعه شأنه - الداعي لدوام عمره و نظام امره - الشاكر بسوايغ نعمه و سوايغ قسمه - الناشر لمكارم اخلاقه و طيب اغراقه - المعتمد على فضايله و المعتقد لشماليه. و اگر به پارسی نویسند: خدمتکار مخلص و هواخواه خالص و امثال این روا باشد.»

رعایت مرتبه کاتب و مکتوب الیه در ذکر عناوانات^۱:

«در این باب به اقصی الغایه رعایت باید کرد، العبد یا آنچه قائم مقام آن است، چون : بنده کمترین یا کمترین بندگان یا بنده یا بنده زادگان یا دعاگوی قدیم، در قصه‌ها که سوی سلاطین و ملوک و وزرا و اصحاب مناصب و صدور نویسند روا باشد. الخادم، المخلص درجه برابر آن است؛ مُخلصه، صغیره، فده در این روزگار، مردمان به فروتر از خویشان می‌نویسند؛ محبه، ولیه جز زیر دستان را نباید نشست.»

عناوانات^۲

«عناوانات، در رسایل و مکاتبات از جانب [چپ] بر بالای تسمیه معتاد است و اما اصحاب ادب بر حاشیه راست، آنجا که القاب تمام شود اختیار کردند و بعضی زهاد و کبار مشایخ از جهت تعظیم نام خدای، در زیر تسمیه نشستند و این نوع به شیوه تواضع نزدیک‌تر است و اکنون بحمدالله که پادشاه وقت، سلطان مشرق و مغرب، اسکندر روزگار - خَلْدَالَهُ سُلْطَانَهُ و اظهر بالحق برهانه - از روی متانت دیانت و صدق صفای عقیدت و رعایت حقوق شرع، در این شیوه گزیده و عادت پسندیده به ایمة دین و زهاد و عباد پیشین(?) اقتدا فرموده، ایزد تعالی [فلک سلطنت را از این آفتاب زاهر و هوای مملکت را از این سحاب قاطر تا قیامت خالی مداراد.

و اگر اعیان و اکابر عهد نیز چنین کنند و عناوانات و توقیع، زیر تسمیه اختیار فرمایند بر عادت ستوده و رسم حمیده پادشاه اسلام - خَلْدَالَهُ مُلْکَهُ - رفته باشند و از جهت رعایت آن دقیقه، قدمای وزرا و خواجگان، نوشتن آن تسمیه از بروات و امثله دیوانی بر انداخته‌اند تا بعضی از علامات دیوانی بر بالای تسمیه نباشد.»

۱. همان، صص ۶۱-۶۲.

۲. همان، صص ۶۲-۶۳.

فصل سوم

«در دعوات بر حَسَب مدارج [و] تعریف کنیت و دعا که به القاب مردمان و اسامی ایشان اختصاص دارد در این فصل یاد کرده شود؛ و اثتیه با تفاوت طبقات اصحاب منازل بوده اند.»^۱

دعوات: ۲

«از نام خدای - عزوجل و تبارک و تعالی - آغاز کنیم؛ باری: جَلَّ جَلَالُهُ و عَمَّ نَوَالُهُ. آفریدگار: تَقَدَّسَتْ اسماوه و جَلَّتْ کبریاوه. پروردگار: جَلَّتْ قدرته و عَلَّتْ کلمته. کردگار: تعالت و نوالت هباته. حق: عَزَّ سُلْطَانُهُ و عَظُمَ بَرَهَانُهُ. ملایکه و انبیا را: صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ؛ یا: عَلَيْهِمْ أَفْضَلُ التَّحِيَّةِ و السَّلَامِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمْ. صحابه را: رضوان الله عليهم اجمعین. حیدر کَرَّار را: امیرالمؤمنین. علی را: کَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ زیادت کنند. خلیفه را: امیرالمؤمنین و امام المسلمین و خلیفه رَبِّ الْعَالَمِينَ، المستنصر بالله، ادام الله جلاله و مدد علی الخافقین ظللاله. سلطان را: اعلی الله شَأْنَهُ و اظهر برهانه؛ یا: خَلَدَ اللَّهُ مَلِكُهُ و جعل البسیط ملکه؛ یا: قرن الله بالخلود ملکه و اجری فی بحار الاقتدار فُلُکَهُ؛ یا: اعزَّ اللَّهُ انصاره و ضاعف اقتداره؛ یا: ادام الله علاه، و اقام لواه؛ [یا: نصر الله اعلامه و زین بالعدل اَیامه.»

و از مراتب زیر با ذکر دعوات هریک نام می‌برد: ^۳

«بخت اعلی را - دولت قاهره را - حضرت اعلی را - حلت(?) را - درگاه معظم را - جناب اعلی را - آیات عالیه را - فروتر را - فضلا را - مرتبه اوساط اصحاب قلم و ارباب علم - رؤسا بر دهاقین - درجه وزرا و ولاه [و] عظما و اصحاب مناصب - فروتر را از اصحاب دیوان - صدور را - علما را - مصیبت زده را - مصیبت را - محبوس را - صاحب امل را - غریب را - اعدا را - فاسق را - اگر تعدی و ناهمواری کند - اهل ملک را - کشیشان ایشان را - بلاد و خزینه را - قلعه را - مقابر را - مواشی را.»

در دعوات، «هر کجا لفظ عالی یاد کند چون مجلس عالی، یا مثال عالی؛ دام عالیا نویسد؛ یا: لازال عالیا؛ یا: لازال من العلو بمزید؛ یا: زاده الله علوا؛ یا: زید علوا. همین پنج نوع دعا که در لفظ عالی نموده شد در این پنج لفظ: رفیع، سامی، شریف، کریم، عزیز بر این نسق قیاس می‌آید.»^۴

لطیفه: ۵

«مادام که دعا ملایم لقب و وصفی مناسب و موافق موصوف ممکن گردد باید که خاطر به جنسی دیگر مشغول نکند.»

۱. همان، ص ۶۳.
۲. همان، صص ۶۳-۶۴.
۳. همان، صص ۶۴-۷۰.
۴. همان، ص ۷۰.
۵. همان، صص ۷۰-۷۱.

مثال در لقب رکن‌الدین: «لازال فی بناء العلی رکناً یشار الیه.»

مثال دعوات در کنیت^۱:

«کنیت هم نوعی از انواع تعظیم باشد و در مقادیر کسی اقوال بسیار است، این مختصر آن جمله را احتمال نکند اما به طریق اجمال نموداری در قلم آورده شود: ملوک و امراء لشکر را: ابوالمظفر، ابوالهیجا، ابوالاسد، ابوالشجاع. صدور را: ابوالمکارم، ابوالمفاخر، ابوالحامد، ابوالمنقب. کفاه را: ابوالعلی، ابوالکرم. اصحاب صفه و عبّاد را: ابوالخیر، ابوالوفا، ابوالبرکات. و بعضی کتاب، کنیت را از نام به طریق اشتقاق، استخراج کردند. چنان که سعید را: ابوسعید و منصور را: ابونصر؛ و بعضی نام پدر را اعتبار کردند، چون: ابراهیم را ابواسحق، و یعقوب را ابویوسف؛ و برعکس نیز روا داشته‌اند و بعضی حقیقت نام فرزند...» در ادامه نیز در دعوات کنیت مثال‌هایی را ذکر می‌کند.

ذکر دعوات مناصب دیگر:^۲

«لشکر منصور را - رکاب‌اعلی را - انامل بزرگ - مسایغ اشراف را - رأی جهان آرای را - مثال و فرمان‌اعلی را - فرمان‌عالی را - ملوک و سلاطین گذشته را.»
نکته آخر آن که: «هرکه را کنیت مشهور باشد بدان باید نوشت و الا دریای کُنی پایان ندارد.»^۳

فصل چهارم

«در مجلس کنایت چون: ترصیع و استعارت و تناسب و متضاد و تجنیس و ایهام و حذف و تصحیف.»^۴
شیوه توضیح صنایع ادبی در فصل چهارم مصباح‌الرسائل بدین گونه است که مجدی، هر صنعت ادبی را بدون توضیح و فقط با ذکر نمونه‌ای بیان می‌کند. جالب‌نکه، موضوع مناسب برای بیان در این صنعت را هم پیشنهاد می‌دهد. در این قسمت از متن چنین آمده است:
ترصیع: «در اعتذار این تألیف نویسد.» استعارت: «در تحریض مکاتبت نویسد.» تناسب: «که درو تهنیت به ولادت کند.» متضاد: «در او فضلی مختصر پادشاه وقت را گوید.»^۵
در بیان تجنیس نویسد: «و این هفت نوع است، هر هفت را در سطر چند آوردم و بیان آن در کلام فصّالان نموده آمد تا در مواضع دیگر اولوالابصار را مرأه و مقیاس باشد.»^۶ و بنابر نمونه‌ای که می‌آورد جناس تام، جناس ناقص، جناس زاید، جناس مرکب، جناس مکرر، جناس مطرّف و جناس خطی را معرفی می‌کند.

۱. همان، صص ۷۱-۷۳.
۲. همان، صص ۷۴-۷۶.
۳. همان، ص ۷۶.
۴. همان.
۵. همان، صص ۷۶-۷۹.
۶. همان، صص ۸۴-۸۶.

در صنعت حذف نویسد: «این صنعت چنان باشد که دبیر یا شاعر در نظم یا در نثر تکلف آن کنند که یک حرف از حروف معجم یا زیادت بیفکنند و مجرد نیز خوانند و بدین صنعت نفیس و دیگر صنعت‌ها [ی] غریب چون خیفا و رقطا و مانند آن دبیران را حاجت کم افتد.»^۱

در تصحیف نویسد: «رأی یار فاخر و حبیب صابر را معلوم گردد که ما کهتران در میان دولت او می‌زییم و سرور آن محبت [و] خیردستی را به خوبی و دعا مقابله می‌کنیم.»^۲

فصل پنجم^۳

«مکاتبات اکابر را عادت چنان رفت که القابی که در مطلع نبشته باشند در مقاطع، همان را مفصل نویسند و اگر مکتوبُ الیه به درجه فروتر باشد یا جای تنگ بود به عوض مفصل، مجمل در قلم آرند.»

«در میان اکفاه و زمرة احباً عادت بر آن جمله جاریست که در اواخر رسایل خویشتن در کفایت مهمات و اقامت امور عرضه دارند و در تمشیت آن حق، صفای محبت و خلوص عقیدت را به رعایت رسانند.»

تاریخ^۴

«در مکتوبی تاریخ باید نبشت که به مسافت دور فرستند که به مهمی عظیم تعلق دارد.»

«و تاریخ از جهت معرفت وقت نبشتن است و از مسافت دور تا به واسطه تقادم عهد مشتبه [ن]اگرود و بدین سبب رقعہ را تاریخ نیست.»

«و زبردستان را در آخر نامه، تاریخ نباید نبشت تا به رسم مثال نرفته باشد و تشبیه به بزرگان نکرده . اما اگر اثنای نامه، بدین مسافت نویسند روا باشد.»

ذکر نام ماه‌ها در آخر مکتوب:^۵

«غزّه یا مُستهل: اول ماه است. منتصف: نیمه ماه است. سلخ: آخر ماه [است]... و اگر به طریق توسعه چنین نبینند: اوایل، اواسط، اواخر؛ یا عشر اول یا عشر اوسط [یا] عشر آخر هم معتاد است. و طریق اول به احتیاط نزدیک‌تر و بر اوسط لایق‌تر.»

و اگر در این چهار ماه، شهر ربیع‌الاول، شهر ربیع‌الآخر، جمادی‌الاول، جمادی‌الآخر، طریق‌اوایل، اواخر، اختیار کند خوب‌تر باشد؛

و این سه ماه را، شهر باید نبشت: شهر ربیع‌الاول، شهر ربیع‌الآخر، شهر رمضان و باقی را کاتب مخیر

۱. همان، صص ۸۶-۸۷.
۲. همان، ص ۸۷.
۳. همان، صص ۸۷-۸۸.
۴. همان، صص ۹۰-۹۲.
۵. همان، صص ۹۱-۹۲.

است. و این سه ماه را دعا چنین گوید: صفر: ختم الله بالخير و الظفر؛ یا: بالسلامه و السعاده؛ یا: بالعافیه. [رجب:] شهر الله الاصح رجب، عظم الله حرمته. [رمضان:] شهر الله المبارک رمضان، عظم الله برکتته؛ یا: ثوابه؛ یا: اکثر الله میامنه.»

در پایان هر نوشته^۱

«چون از تحریر نامه فارغ گردد به تأمل بلیغ و رؤیت تمام، نامه را از مطلع تا به مقطع مطالعه کند و خللش که از طغیان قلم یا نسیان حروف و کلم افتاده باشد اصلاح آن به واجبی از مواجب داند.»

«کاتب هر چند محترم‌تر، طی نامه فراخ‌تر گیرد و بیاض سر نامه بیشتر گذارد و خطاها گشاده‌تر نویسد و هر چند مکتوب‌الیه بزرگ‌تر، طی نامه خردتر و خطاها به هم نزدیک‌تر و بیاض کمتر و در مهر کردن نامه بزرگ داشت مکتوب‌الیه شناسد.»

نکته آخر که به یکی از رسوم خرافی نوشتاری اشاره دارد، این است که چهار گوش بودن نامه را منحوس می‌دانستند، به همین منظور گوشه‌ای از کاغذ را می‌بریدند:

«از دو گوشه آخرین مکتوب یک گوشه دور کند تا به جای توسع که از اتصالات منحوس است تثلیث که آن اتصال سعد دارد عوض مانده باشد.»

بدین ترتیب، باب اول نسخه مصباح‌الرسائل به پایان می‌رسد.

نتیجه‌گیری

باب اول نسخه خطی مصباح‌الرسائل و مفتاح‌الفضائل از لحاظ محتوایی، انواع شیوه‌های کاربردی فن ترسل را در موضوع نگارش نامه‌های دیوانی آموزش می‌دهد، که از لحاظ ساختاری بسیار به کتاب دستور دبیری شبیه است. به طور کلی، نسخه مصباح‌الرسائل و مفتاح‌الفضائل از لحاظ قدمت و شیوه نگارش نامه‌های مختلف در موضوع سلطانیات و اخوانیات تا امروزه، بعد از کتاب دستور دبیری جایگاه دوم را به خود اختصاص می‌دهد.

روی هم رفته، محتوای باب اول مصباح‌الرسائل شامل معرفی قسمت‌های مختلف نامه، چون صدر نامه‌ها و مقاطع مکاتبات و همچنین معرفی انواع اصطلاحات نامه، ذکر انواع دعوات بر حسب مدارج مراتب مختلف و نیز به کارگیری انواع صناعات ادبی است.

از مصباح‌الرسائل تنها تک نسخه‌ای موجود است و علی‌رغم تلاش‌های بسیار در کتابخانه‌های ایران و کشورهای دیگر، نسخه دیگری یافت نشد که از این لحاظ نسخه منحصر به فردی است. باب دوم مصباح‌الرسائل که به موضوع اخوانیات، مناشیر و امثله دیوانی می‌پردازد نیز از لحاظ محتوایی مورد بررسی قرار گرفته است، که در مقاله‌ای دیگر به چاپ خواهد رسید.

۱. همان، صص ۹۲-۹۳.

منابع و مأخذ

- ۱- قرآن کریم.
- ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی، (۱۳۷۴)، انتشارات جامی و انتشارات نیلوفر، چاپ اول.
- ۲- رستگار فسایی، منصور، انواع نثر فارسی، چاپ اول، تهران سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت) ۱۳۸۰.
- ۳- زرین کوب، عبدالحسین، از گذشته ادبی ایران، چاپ دوم، تهران، نشر سخن، ۱۳۸۳.
- ۴- مجدی، موفق بن محمد، (۱۳۷۲ه)، مصباح‌الرسائل و مفتاح‌الفضائل، (نسخه عکسی)، به شماره مدرک ۳۲۸ موجود در کتابخانه سنا.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی